

## متصوفه و اقلیت‌ها

عرفان قلمرو تنوع است و حتی تضادهای آن نیز از آهنگ و نظمی خاص برخوردار است. این اندیشه متعالی تجارب شخصی را نیز در بر دارد و همین تجارب است که عرفان هر يك از عرفای بزرگ را از عرفان‌های دیگر جدا می‌کند.

عارف اگرچه جزئی از اجتماع است ولی برخوردهای او با مسایل غالباً غیر از برخوردهای اجتماع با آن مسایل است. از این رو عارف از قلب خویش فتوی می‌گیرد و ظواهر را حتی اگر موافق منافع و مناسبت‌ها باشد کنار می‌گذارد از جمله این برخوردها رفتار خاصی است که متصوفه با پیروان دیگر مذاهب (۱) داشته‌اند، برای آن‌ها واهمه‌ای درمیان نبود که حتی بزرگی ازیشان خود منسوب به یکی از کیش‌های بیگانه باشد. بسیاری ازین طایفه خود به گونه‌ای مربوط به ادیان غیر از اسلام بوده‌اند و یا با پیروان آن‌تردد داشته‌اند. چنان‌که در رساله قشیریه می‌نویسد پدر و مادر کرخی ترسا بودند و نیز در تذکره-الاولیا و رساله قشیریه آمده است که جد بایزید بسطامی گبر بوده است. در شرح حال ذوالنون می‌خوانیم که پدرش «نوی» بوده است. پدر شیخ ابواسحاق گازرونی بنا به قول فردوس-المرشديه زردشتی نومسلمانی بود که زادن فرخ نام داشت.

ناگزیر از ذکر این مطلب هستیم که در جامعه اسلامی آن زمان عموم مردم اطلاع دقیقی از مبانی مذاهب و ادیان دیگر نداشتند و این امر حتی در گروه فرهیختگان و دانش-آموختگان نیز مشاهده می‌شد و نام‌ها و عناوین بسیاری از مذاهب و ادیان به همین دلیل دچار خلط شده بود، گبر و ترسا و جهود و زندیق غالباً یکی دانسته می‌شد. در مقالات شمس گبر و ترسا هم معنی است. صاحب ظفر نامه تیموری بی‌استثناء همه اقلیت‌های غیر مسلمان را گبر می‌نامند. ناصر خسرو در وجه دین، تورات را کتاب روسیان و انجیل را کتاب رومیان می‌خواند و در دیوان گستی زردشتیان را با زناز مسیحیان اشتباه می‌کند (۲). در برهان قاطع ذیل لغت نفوشاك آمده است که نفوشاك یا نفوشا آتش پرست و گبر و جهود باشد.

علت را فقط يك چیز می‌توان داشت و آن وجه اشتراکی بود که پیروان مذهب دیگر، با هم داشتند یعنی مسلمان نبودنشان. مردم از نظر رفتار با هر يك از اقلیت‌ها روش متفاوت داشته‌اند چنان‌که سبحانی می‌نویسد «رفتار ایرانیان با مسیحیان بسیار دوستانه است حتی غالباً برای نوشیدن شراب به خانه‌های آنان می‌روند اما رفتارشان با یهودیان بسیار تحقیرآمیز است» (۳). از دیرباز آزار و اذیت مسلمانان بر جهودان شدید بوده است و عادت بود که جهودان پگاه بیرون نیابند از خوف ایدای مسلمانان که ثواب دارند ایدای ایشان را» (۴). پاره‌ای از حکایات عوامانه حاکی از برتری مجوس بر جهود است و آن

را به دلیل پاک طینتی مجوس و بد طینتی جهود می‌دانند (۵).  
 استاد دکترا منوچهر مرتضوی می‌نویسد در شعر فارسی و افکار قلندریه، رفتن به کلیسا و آتشکده در همه جا هست جز رفتن به معابد یهودیان و این از نظر ترجیح بین مذاهب بسیار جالب است. در نظر مشرعین مسیحیان و یهودیان که اهل کتاب شناخته می‌شدند بر زردشتیان برتری داشتند چون زردشتیان بنا به تعبیری دارای «شبه کتاب» بودند. علامه محقق حلی در «مختصر نافع» می‌گوید: «مکروه بود نماز کردن در خانه‌های گبران و باکی نبودن نماز کردن در کلیسیاها و کنشت» (۷).

ادوارد براون می‌نویسد مقام زردشتیان در نظر مسلمانان پست‌تر از عیسوی‌ها و یهودیان است. گاهی اوقات درین شدت عمل‌های مسلمانان، خود اقلیت‌ها نیز سهمی داشته‌اند چنان که مسیحیان هیچ‌گاه در محیط اسلامی از توطئه‌چینی و خصومت‌ورزی نسبت به یهودیان خودداری نکرده‌اند و به قول معروف شاید هنوز این کینه را در دل داشتند که «یهودای الخریوطی مسیح را به درهمی فروخت. رفتار مسلمانان در دوره خلفای عباسی با اهل کتاب ملایم بوده است. در بغداد مسلمانان در جشن سرور اولین روزه صوم کبیر ترسایان شرکت می‌جستند و اگر سخن سیاح معروف یهودی بنیامین تودیلا یا تودلا که در سال ۱۱۶۸ میلادی یعنی یازده سال پس از فوت سنجر به ایران آمده صحیح باشد خلیفه در بغداد یهودیان را بسیار دوست می‌داشته است و عده زیادی از کارکنان دربار او یهودی بوده‌اند (۸).

تصور می‌کنم که جنگ‌های صلیبی در سوء رفتار مسلمانان نسبت به اقلیت‌ها تا حدود زیادی مؤثر بوده است. يك چندی در زمان الحاکم بامرالیه خلیفه فاطمی، یهود و نصارا از سوارشدن بر اسب و قاطر منع شدند و نصاری برای آن که شناخته شوند عمامه سیاهی بر سر می‌گذاشتند و زنان بر میان می‌بستند (۹). این شرایط شبیه است با آنچه که به سفارش و ابتکار شیخ ابوالحسن رازی یهودی نورمسلان معاصر شاه عباس اول برای یهودیان ایران وضع گردید و مشابه آن حتی تا زمان ناصرالدین شاه قاجار نیز بچشم می‌خورد (۱۰).

باید در نظر داشت که متصوف در زمانی نسبت به پیروان ادیان دیگر با يك چشم می‌نگریستند که تعصب متقشرین تصوف آور می‌نمود، مثلاً گروهی سخن گفتن به سفره طعام را جایز نمی‌دانستند چون جبهوس در هنگام غذا خوردن خاموش می‌نشستند (۱۱). یا آن که اصرار داشتند که کاتب در وقت نوشتن چنان نویسد که خطش میل به بالا داشته باشد چون خط ترسا میل به زیر داشت (۱۲). امام‌عارف درین میان چه می‌کردند و چه می‌پنداشتند؟ یکسان‌نگری عارف او را بر آن می‌داشت تا کمتر به امر تبلیغ دینی بپردازد و اگر می‌پرداخت نظیر آن بود که در مقامات ژنده پیل و فردوس المرشدیه پیرامون تبلیغات شیخ ابواسحاق کازرونی و شیخ احمد جام می‌بینیم. کسانی مانند خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم که در سیاحت و رسالت نیز از تبلیغ دینی خودداری نکنند کم است، آن نیز شاید بیشتر بدان جهت بود که خواجه پیرهن عمل پوشیده بود و از کار دیوانی برکنار نبود (۱۳).

تصور می‌رود که همین گریز از تبلیغ باشد که در بسیاری از موارد داغ زندگه را برپیشانی برخی از متصوفه تشدید می‌کرد و گرنه صوفی هر مسلکی را توانای درک جلوه حق می‌شناخت. صوفی از عارف یهودی یاد می‌کند که بر چهره‌اش غبار عشق پیدا و در دلش پرتو نور خداست، و یا عارف گبر که فریدون وار در دماوند، ضحاک هوا را در بند کرده است و یا عارف ترسا که خوک نفس را به زاری کشته و زناز عشق بر میان بسته است (۱۴). حلاج است که می‌گوید دچنان نیست که هر کس در اختیار مسلک خویش آزاد باشد زیر تقدیر رفته‌ای نیز هست (۱۵). «عین القضاة است که می‌گوید اگر در مذاهب و ادیان خطایی رفته است، خلف حقانیت آن‌ها نیست بلکه تحریف اتباع بدو ناقلان مخطی است (۱۶). مولانا است که می‌گوید محبت حق در همه عالم و خلائق از گبر و جهود و ترسا و جمله موجودات کامن است، کسی موجود خود را چون دوست ندارد (۱۷).

عارف که شناسای ژرفناهاست، مسلمان برونان کافر درون و کافر برونان مسلمان- اندرون را می‌شناسد و باکی ندارد که اگر در حرم را بسته دید سجده بر کلیسا کند. ابوسعید شود و روی به کلیسای ترسایان گذارد. مجال آن نیست تا داستان‌ها بیاورم و بنمایانم که چرا آن زمان که صوفی‌ای به حق می‌پیوست همه ادیان در وی دعوی می‌کردند و او را از خویش می‌دانستند. با این کلام عین القضاة را به پایان می‌آورم که فرمود:

به جلال قدر لم یزل هر آدمی که در طلب فرقی داند میان مذهبی و مذهبی، اگر خود همه کفر و اسلام بود هنوز در راه خدای تعالی قدمی به اخلاص برنگرفت (۱۸).

### (بیاضها)

- ۱ - مراد از مذهب مطلق عام آن است که غالباً به جای دین هم استعمال می‌شود.
- ۲ - مقدمه مرحوم سید حسن تقی‌زاده بردیوان ناصر خسرو حاشیه شماره ۳ صفحه دیده تهران ۱۳۴۸.
- ۳ - سفرنامه دروویل G. Drouville ترجمه جواد محیی ص ۱۳۹ تهران ۱۳۴۸.
- ۴ - مقالات شمس تصحیح احمد خوش نویسنده ص ۵۹ تهران ۱۳۴۹.
- ۵ - مثلاً رجوع کنید به جوامع الحکایات چاپ شادروان دکتر ممین ص ۱۰۶ و ۱۰۹ و نیز هفت پیکر داستان بشر و ملیخا.
- ۶ - مکتب حافظ تألیف دکتر منوچهر مرتضوی ص ۱۴۳.
- ۷ - مختصر نافع تألیف علامه محقق حلی ترجمه دانش پژوه تهران ۱۳۴۳.
- ۸ - تاریخ یهود در ایران ج ۳ ص ۳۲ تهران ۱۳۳۵.
- ۹ - تاریخ اسماعیلیه بخشی از زبده التواریخ تألیف ابوالقاسم کاشانی تصحیح دانش-پژوه، ص ۸۲ تبریز ۱۳۴۳.
- ۱۰ - سفرنامه جکسن نوشته جکسن ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدده ای ص ۲۴۲ تهران ۱۳۵۲.
- ۱۱ - اوادالاحباب تألیف ابوالمفاخر باخرزی به کوشش ایرج افشار تهران ۱۲۴۵.

- ۱۲ - فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون به کوشش بهروز ثروتیان تبریز ۱۳۵۲ .
- ۱۳ - روضة الریاحین تألیف درویش علی بوزجانی به تصحیح دکتر حشمت مؤید ص ۱۱۱ تهران ۱۳۴۵ .
- ۱۴ - مصباح الارواح تألیف شمس الدین محمد بردسیری کرمانی به کوشش بدیع الزمان فروزانفر ص ۵۸ و ۶۰ ۵۹ تهران ۱۳۴۹ .
- ۱۵ - قوس زندگی حلاج تألیف لیولی ماسینیون ترجمه فارسی ص ۲۵ تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۶ - نامه های عین القضاة به کوشش علینقی منزوی و عقیق عسیران بخش دوم ص ۳۰۳ .
- ۱۷ - فیه ما فیه تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ص ۲۰۶ تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۸ - نامه های عین القضاة بخش ۲ ص ۲۵۲ .

### از یاد داشت های اقبال یغمائی

حاج ملا اسماعیل سبزواری واعظی گرم گفتار و در سخن گفتن دلیر و بی پروا بود. از این رو میان مردم احترام و اعتبار فراوان داشت. مگر ملا علی کنی که دعوی برتری براو داشت از توجه عامه به وی نگران و دل آزرده بود. روزی جمعی از هواداران خود را به مجلس وعظ حاج ملا اسماعیل سبزواری فرستاد و خود مدتی بعد در اثنای سخن گفتن واعظ وارد شد. هوادارانش به دیدن از او جا برخاستند و به نشان احترامگزاری به بوسیدن دستش پرداختند. گرمی و رونق مجلس شکست اما حاج ملا اسماعیل همچنان بی اعتنا سخن می گفت. حاج ملا علی شادمان از این تظاهرات در بهترین جای مجلس نشست. واعظ که گشاده زبان بود نرمک سخن را به خامی و ناقابل ملاهان مغرور و متظاهر کشاند، ایشان را پست و رسوا خواند و بر سبیل ابتباه با صدایی رسا به تعریض و کنایت این بیت را خواند :

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ      که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن  
ملا علی به هم برآمد ، خجل و شرمسار شد و شکوه به شاه برد و او را به تبعید کردن حاج ملا اسماعیل سبزواری وادار کرد. ناصرالدین شاه او را به تبریز فرستا و تا کنی زنده بود اجازت بازگشتن به تهران نیافت .

پس از مرگ کنی بی درنگ به پایتخت باز آمد و به شیوه قدیم به وعظ کردن پرداخت. روز اول که بر منبر شد بر سبیل وعظ و نصیحت از کینه توزی و غرور و خود خواهی که صفت بارز کنی بود به تفصیل سخن گفت و در آخر بی اختیار این شعر بر زبانش گذشت :

دمی آب خوردن پس از بدسگال      به از عمر هفتاد و هشتاد سال